

پایان

بیداری ایرانیان

بقلم

ناظم الاسلام کرمانی

جلد اول

صفحة خالی

گر بماند نام نیکی ز آدمی به که زوماند سرای زرنگار

شب سه شنبه دویم ماه ذی الحجة الحرام سال هزار و سیصد و بیست و دو هجری و هفتم فوریه ماه فرانسه سال ۱۹۰۵ میلادی نگارنده این تاریخ میرزا محمد ناظم الاسلام کرمانی وارد شد بر جناب آقا میرزا سید محمد طباطبائی در حالتی که تنها نشسته و کتابی در پیش گذارده با نهایت حزن و اندوه سر به جیب فکر و گریبان حیرت فرو برده پس از ادای سلام و استماع جواب عرض کردم: این ایام اهالی طهران به افتتاح مکاتب و تأسیس مدارس شوقی وافی و ذوقی کافی دارند اگر به اینطور زمانی بگذرد، هر آینه بزودی ابناء وطن را عالم ودانشمند خواهیم دید. جنابش نخست اظهار مسرت فرمود سپس گفت: افسوس که هشت سال است در پیشرفت ترقی این مملکت خیالات می نمائیم چنانچه نهایت جد و جهد و کوشش را در امر مدارس و مکاتب ملیه جهت تربیت نوباوگان وطن نموده و با معاندین طرف مباحثه و معارضه واقع شده و آنها را تا یک اندازه مجاب و ساکت کرده، با این که رساله ها در رد مدارس و حرمت ایجاد و افتتاح مکاتب نوشتند از تشویق مکاتب و مدارس و ترویج جراید و رسایل مفیده و تقویت معارف و موجبات پیداری ملت غفلت و تسامح نکرده، عزل امین السلطان را از صدارت که مانع پیشرفت معارف می نمود با هزاران صدمه و برانگیختن وسایل از اعلیحضرت پادشاه (مظفرالدین شاه) استدعا نمودم؛ لیکن عین الدوله که شخص مستبد خودرأی خودسر بی علمی است به جای او منصوب گردید، و او هم مانند صدور سابق بلکه از جهاتی بدتر و نادان تر است.

نگارنده عرض کرد: عزل این صدراعظم را نیز از پادشاه درخواست کنید. فرمود: بالفرض این وزیر هم معزول شود دیگر کدام شخص عالم عاقل کامل بصیر را دارند که شایسته مسند صدارت باشد و بتواند خرابیهای چندین ساله این مملکت را آباد و نواقص را اصلاح نماید؟ عرض کردم: پس علاج از چه راه است؟ فرمود: باید سعی کرد افراد ملت عالم شوند چه پس از آن که عموم ملت عالم شدند آن وقت حقوق ملی خود را می دانند، حقوق دولت را بر خود و ملت و حقوق ملت را بر خود و دولت که آگاه شدند دیگر هرگز زیر بار ظلم و جور و استبداد نخواهند رفت، آن وقت کارها راجع به صاحبان کفایت و درایت خواهد شد، پس بر شما باد به اصلاح

معارف و تأسیس و تکثیر مکاتب و احداث مدارس ابتدائیه و علمیه و سناعیه و غیره .

عرض کردم : اگر صلاح بدانید مدرسه‌ای برای دخترها و دوشیزگان مفتوح نمائیم و در تربیت بنات و دوشیزگان وطن بکوشیم و به آنها لباس علم و هنر بپوشیم ، چه تا دخترها عالم نشوند پسرها بخوبی تربیت نخواهند شد .

در این گفتگو و مذاکره بودیم که فرزند آن جناب آقا میرزا سید محمد صادق رئیس مدرسه اسلام وارد شد و در باب مدرسه دوشیزگان این طور فرمود : چیزی که مانع ایجاد و احداث مکاتب دخترهاست نبودن اداره نظمی و نداشتن پلیس مرتب و مصادف شدن دخترها با اشرار در هنگام ذهاب و ایاب و معانیت معاندین و تهیه نکردن زنان معلمه با اخلاق و ترتیبات صحیحه و کتب کلاسی و عدم امنیت و اجرای مجازات الواد ، برفرض اسم حضرت حجة الاسلام منع معاندین را بردارد با جوانان جاهل و اشخاص عزب و بی لجام چه کنیم؟ اگر يك نفر اشرار یا یکی از دخترها طرف شد و اسباب زحمت را فراهم آورد کی معانیت می کند و که مجازات می دهد؟ اگر دختری راه خود را کج کرده عوض رفتن به مکتب، رفت به خانه یکی از دوستان خود پدر و مادر آن دختر چگونه مطلع می شوند و چطور دختر خود را در خانه غیر بیابند؟ استطاعت آن که در هر مدرسه فراش متعدد بیاوریم که نداریم پس باید نخست اداره پلیس و نظمی را مرتب کنند سپس موجبات تأسیس مدارس دخترها را فراهم نمایند که اقلاً اگر هنگامی يك نفر خواست راهزن دختری شود پلیس فوراً او را دستگیر نماید و مجازات او را در نظمی بدهند و از احدی هم ملاحظه ننمایند؛ دیگر آن که معلم مردانه که نمی توان برای دخترها آورد، پس باید در فکر معلمه زنانه باشیم تا در وقت و موقع آنها را بکار واداریم ، چه احتجاب و مستور بودن زنان کار و تکلیف آنان را مشکل و سخت نموده است (۱) .

باری چون آقا زاده این تقریر را فرمود، جناب حجة الاسلام فرمودند: تا دولت ایران مشروطه و دارای قوانین اساسی نگردد و این استبداد برداشته نشود هرگز متوقع اصلاح و منتظر انتظام نیاید بود و انکهی اگر با این وضع حالیه بماند چندی نگذرد که مملکت اسلامی از دست خواهد رفت و ما به دست خارجه خواهیم افتاد باید تا زود تر است اقدامی کرد که این مشمت مسلمان پایمال خارجه نگردد .

نگارنده عرض کرد : کی و چه وقت دولت مشروطه خواهد شد ؟

فرمود : وقتی که افراد ملت عالم و از خواب گران غفلت بیدار و معنی ملیت و قومیت

(۱) مذاکره و نظر کردن به صورت و دست زن در نزد حجة و ضرورت به اجماع مسلمین جایز است مانند معامله و نشان دادن به طبیب و جراح و یا در مقام شهادت و یا در موقع تعلم احکام شرعیه و در غیر ضرورت اختلاف است از عامه شافعی و از خاصه مددودی جایز نمی دانند مرحوم شیخ مرتضی انصاری پس از حکم به جواز فرموده است احوط منع است در صورت جواز مشروط به شرایطی است مثل آن که موی سر داخل نباشد و نظر به شهوت و خوف فتنه نباشد و غیر آن .

را بدانند و بر نفع و ضرر ملکی که ما به الاشتراک عمومی اهالی مملکت است واقف شوند و یا عده عالم بر جاهل غلبه نماید و بالاقل عالم و جاهل در عدد مساوی باشند و اقبال بدانند این قدر نباید متحمل بار ظلم شد و بدانند رفع ظلم به دست خودشان است، کلاویانی صفت ریشه ماردوشان را از ایران برکنند .

نگارنده عرض کرد : هشت سال است که ظاهراً در این امر مهم مقدس اقدام فرموده چنانکه مدرسه اسلام را خودتان مفتوح نمودید و سایر مکاتب و مدارس را اجازه و تشویق در افتتاح و از جراید و معارف ترویج کردید کماینکه مکرر و داشتید در قهوه خانه ها و معابر و مناظر برای عوام الناس روزنامه بخوانند و آنها را بیدار و آگاه سازند و چه قدر اوقات شریف خودتان را صرف امتحانات شاگردان مدارس فرمودید چه نتیجه داد و چه فایده بخشید ؟

فرمود : این اقدامات و مدمات در موقع نتایج خود را ظاهر خواهد داشت عجاله باید در انعقاد مجالس و انجمنها اقدام کنید و در خفیه و آشکارا با اشخاص عالم و متمدن بنشینید و در امر وطن عزیز و اصلاح خرابیها سخن رانید و شاگردان مدارس و طلاب علوم بلکه عموم و وطن دوستان را به این خرابی و نواقص آگاه و هوشیار سازید و خون غیرت و حمیت ملی را بجوش آرید و به مردم بفهمانید که وقت بسیار تنگ و مملکت در حالت شدت مرض بل مرض محتضری است، باهم متحد و متفق شوید و برادرانه و غیر تمندانه در مقام مجاهده و خدمت به اسلام و وطن بر آید ، و این کتاب ابراهیم بیگ که سیاحت ناعه يك نفر ایرانی است و ورود او را به خاک ایران منع کرده اند گرفته و بخوانید .

این همان کتابی بود که در نزد ایشان بود و به بنده دادند و بعضی نصایح محرمانه و مواعظ مشفقانه که راجع به خدمت به اسلام و وطن بود فرمودند و طرق ترقی و تمدن را ارائه نمودند فرمایشات آن بزرگوار که از روی غیر تمندی و وطن خواهی بود در من اثری تام نمود که دیگر حالت نشستن بر ایمن نماند . از شب هم تقریباً هفت ساعت گذشته بود لذا برخاسته و رفتم جنابش با فرزند خویش مشغول بقیه همین گفتگو بود .

نتیجه مذاکرات مجلس شب گذشته این شد که فردای آن شب رقعته جات دعوت برای بعضی دوستان و آشنایان فرستاده، دو روز دیگر انجمن مخفی تشکیل یافت . و این انجمن در امکانه مختلفه مخفیانه سایر بود . صورت مذاکرات و مقاولات بعضی مجالس را عیناً می نویسم تا اشخاصی که در این مقصود مقدس سخنی رانده و اقدامی کرده اند ذکر خیرشان شده باشد و اسم ساعی و نام نامی ایشان در صفحات تاریخ بماند و اخلاف وطن آنان را به نیکی یاد نمایند و ما هم به یک اندازه ادای شکر اقدامات خیر خواهان عالم انسانیت و اسلامیت را کرده باشیم .

تشکیل انجمن مخفی

روز پنجم شبیه هیجدهم ماه ذی الحجه الحرام سال هزار و سیصد و بیست و دو هجری که بعدتقدیر بود، در منزل بنده نگارنده جمعی از فضلا و دانشمندان حضور بهم رسانیده یکی دو مسئله مطرح و مذاکره شد.

جلسه اول

بنده نگارنده عنوان سخن را این گونه نمود :

ای آقایان و ای دانشمندان و ای وطن دوستان و ای اسلام خواهان و اصلاح طلبان و ای غیرتمندان، آیا خواهید یا بیدار؟ آیا غیرت وطنی و شرف نوعی و حس ملی و مذهبی و دولت دوستی و ملت پرستی و معارف خواهی در شما هست یا نه؟ آیا شما خود را در تعداد انسان می‌شمارید یا نه؟ اگر حس انسانیت دارید چرا فکری به حال زار خود و هموطنان و هم کیشان خود نمی‌فرمائید و چرا در اوضاع عالم مشاهده نمی‌نمائید؟ این مملکت ژاپون برادر شرقی و آسیائی شماست که می‌بینید چگونه به اوج ترقی صعود نموده و چه حرکات محیر العقول و خارق عادت نموده و می‌نماید.

این ملت روسیه است که می‌بینید چگونه به خیال حریت و آزادی افتاده و مقام افسری و سروری نوعی خود را دریافتند و درجه خیالاتی هستند و برای ادراک مقامات منبعه شرف و آزادی تحمل چه زحمات می‌نمایند و چگونه از مال و جان می‌گذرند.

و این اهالی هندوستان می‌باشند که به خیال آزادی و استرداد استقلال خود افتاده و عمأقرب افکار عالی آنها نتایج حسنه داده و به منتهای آمال خود نایل خواهند شد و این امارت افغانستان است که یکی از قطعات و حکومتهای ایران بود و خود را به چه مقامی می‌بیند و چه سودائی در سر دارد. ما اهالی ایران چه تقصیر کرده و چه گناهی مرتکب شدیم که باید در نهایت ذلت و خواری و مسکنت و خاکساری بوده در جزء وحشیها و بی‌ترینها محسوب باشیم و مبتلای هزاران دردهای بی درمان از خارج و داخل گردیم. این است امر نان و گوشت و روغن و سایر مأكولات، آن است حال آب و هوا و سایر مشروبات، گاهی به تعدیات حکام ظالم، و زمانی گرفتار ظلم دیوانیان، وقتی به ستم و هوای میل و نفس کسبه گرفتاریم، کوچه و خیابانها کثیف، حمامها و آبها بدبو و نجس، نه راه آهنی داریم و نه کارخانه و روزنامه آزادی، نه اخبار یومیه و نه آثار عیشیه، دوسه روزنامه در داخله داریم آن هم جز تملق و دروغ و چاپلوسی و مهملات دیگر چیزی نمی‌نویسند.

احدی نیست که به خیال ترقی این ملت نجیب و اصیل و ضعیف افتد، حکام به رشوه و تعارف خو گرفته‌اند، وزرای خائن وطن عزیز را به بهائی کم و ثمنی بخش به اجانب از هر جانب می‌فرشند، رؤساء گرفتار اغراض شخصی می‌باشند، نه کشتی و دریا داریم نه بندری و لنگرگاه، نه لشکر داریم نه دفتر، نه بلدییه داریم نه قلمبه، نه مالییه داریم نه عدلییه، نه مدارس داریم نه مجالس، نه معارف نه محارف، نه فلاحت نه زراعت، نه علم عسکری نه تربیت لشکری، نه آسایش نه آرامش، نه حال نه مال، نه شب نه روز، نه ربّ نه ربّ، نه و نه، نه و نه

با این که پادشاهی داریم مانند این پادشاه (مظفرالدین شاه) رؤوف و مهربان متدین و مسلمان نسبت به سلاطین قاجاریه از همه بهتر است با این که جمعی مفسد بدمنش دور او را گرفته اند باز مایل به معارف و علوم است چنان که در مدت هشت سال سلطنت این پادشاه چه قدر مدارس و مکاتب ایجاد و احداث شده است و به چه اندازه مردم بیدار و هوشیار . در اغلب امور خیریه اول این پادشاه پول می دهد و به هر اندازه که به عرض او برسانند در امور مقدسه اعانت می فرماید مانع ترقی نیست و عائق تمدن نه ، بلکه اگر وزرای خائن بگذارند در اعلی مرتبه همراهی است و در ترقیات این ملت و مملکت به يك درجه ساعی (۱) و از حسن تصادف و اتفاق در این عصر و زمان عالم و رئیس روحانی هم مانند جناب آقا میرزا سید محمد مجتهد طباطبائی داریم که تا کنون عالمی به این خوبی و آگاهی و صحت و انصاف ندیدیم ، سیاسی می داند، خطوط خارجه را می خواند ، به حقوق ملل عارف ، به قوانین ممالک و دول واقف ، ملت دوست ، معارف خواه ، وطن شناس ، دولتمخواه ، به موافق و مقتضیات عصر آگاه ، با دانش و دور بین ، مو شکاف و نکته چین ، به معضلات امور بینا ، خرده بین و خرده گیر و خرده دان و دانا ، غیر تمند و جوانمرد ، با ذوق و اهل درد ، برای وطن شب و روز در چاره جوئی و خیر گوئی ، در امور خیریه ساعی و جاهد و در ترقی ملیه مجاهد ، مخصوصاً برای اصلاح معارف ایران سری پر شور دارد و دقیقه ای آرام ندارد؛ مشوق مدارس و مکاتب ، مروج جراید و مکاسب ، چنانچه خود مدرسه اسلام را در طهران افتتاح نمود و از سایر مدارس و مکاتب ملیه تشویق نمود و حق این است با مواعینی که در پیش بود لولا وجود ایشان و اقداماتشان کار مدارس و مکاتب نضجی نمی گرفت و اغلب جرأت اقدام به این گونه امور نداشتند همه می دانند که در ابتدای افتتاح مدارس بعضی از مغرضین به عوام الناس مشتبه کرده بودند که مباشرین مکاتب و اجزاء مدارس کافر و نجس اند و به مردم گفته بودند که این مدارس اطفال مسلمانان را بی دین و خارج از مذهب می کند نزدیک بود که رشته مکاتب از هم گسیخته گردد که جناب حجة الاسلام مدرسه اسلام را تأسیس نمود آن وقت مردم دانستند که مدرسه و علم منافاتی با دین داری ندارد و این وجود محترم در ترویج مذهب اسلام و در تقویت و اجرای قوانین خیرالانام مراقبتی تام دارد کما این که مجلسی هم برای شبهات مذهبی منعقد فرمود و معارف را حتی المقدور در این مملکت دائر و تشویق نمود . آثار خیریه و اقدامات بریه ایشان را همه می دانند .

حالا با داشتن پادشاهی چنان و رئیس روحانی چنین تا يك اندازه مقتضی موجود و موانع مفقود و این ایام لیل و ظلمانی برای ما ایرانیان و خیرخواهان اسعد زمان مغتنم و مسعود . وقت را غنیمت دانید و فرصت را مغتنم شمارید بیائید جنبش و حرکتی نمائید و در (۱) آنچه از مدایح این پادشاه گفتم به مقتضای آن عصر بود که غیر از این ممکن نبود گفته شود .

موجبات ترقی مملکت و تربیت افراد ملت و ابناء وطن عزیز، کوشش و جوشش نمائید شاید بالاخره بتوانید اهالی مملکت را از قید عبودیت و اسارت رهایی داده آزاد سازید و مقام منبع شرف و ملیت و قومیت و افتخار را درک نمائید و خود را به مقام عزت و سربلندی برسانید و آبهای رفته را به زور بازوی غیرت و حمیت به جوی بازآرید (۱).

جناب ذوالریاستین آقا میرزا احمد کرمانی که حاضر در آن مجلس بود و سنش قریب به چهل سال، شخص فاضل با علم و دارای اخلاق حمیده و صفات محموده ملت خواه و وطن دوست (مؤلف صرف صالحی) از سابق مسبوق به مقصود بود کلام بنده را قطع نموده و چنین گفت : امیدواریم که در چنین ایام و از برکت حقیقت اسلام بتوانیم تخم علوم و معارف و تربیت و بیداری را در قلوب افراد بکاریم و چند دیگر حاصل و ثمر را برداریم و یا تخمی را که پیشینیان کاشته اند ما آبیاری کنیم و ثمر را برگیریم زیرا که تاکنون به طوری که باید و شاید کسی نگفت و به خیال بیداری مردم که افتادند به آخر رسانیدند و قدمهای مردانه مجدانه آنان را قطع کردند و دشمنان تمدن آنها را به زوایای محبسه های تنگ و تاریک انداختند ، لکن امروز که ما به تقویت و همراهی جناب حجة الاسلام اتفاق کنیم و اتحاد و وفاق نمائیم و معایب و خرابیها را به اهالی ارائه دهیم قهراً و طبعاً خود اهالی رفته رفته در مقام اصلاح برمی آیند بعد از آنی که در مقام اصلاح برآمدند البته به جایی می رسند .

بنده نگارنده گفت : هرگاه اجازه بدهید قدری از کتاب ابراهیم بیگ را که بیان می کند حالت ایران و ایرانی را، بخوانم . حاضرین که بعضی از آنها مسبوق به مقصود بودند فرمودند البته بخوانید زیرا که انعقاد این مجلس برای این گونه مذاکرات است نگارنده فوراً کتاب را باز کرده صفحه ۶۶ را که خطاب به وزیر داخله است خواندم سبب خواندن کتاب ابراهیم بیگ چند امر بود .

اول، آن که همه اهالی آن مجلس جرئت استماع این گونه مذاکرات را نداشتند و از ترس آن که شاید خبر به عین الدوله برسد در شرف حرکت کردن و رفتن بودند ولی کتاب خواندن چندان نقلی و ترسی نداشت .

دوم، آن که ایرانیان مطالبی را که در کتاب باشد بهتر اهمیت به آن می دهند و خوب حاضر و مهبیای استماع می شوند .

سیم، آن که هر کس متکلم به این کلمات می شد فوراً به او می بستند که بایی و لامذهب است لکن در خواندن کتاب محدودی نبود .

(۱) خوانندگان می دانند هنگام نطق و خطابه نظر به تنبیه و هیجان خاطر مخاطب و بیداری قلوب است و باید اغراق و مبالغه در نطق باشد تا سائق غیرت شود .

چهارم ، آن که کتاب ابراهیم بیگ تازه شایع شده بود هر کس نسخه آن را نداشت و مایل به شنیدن و خواندن مطالب آن بودند .

این جواب را هم نگارنده با بعضی مهیا کرده بودیم که اگر گرفتار شویم و یکی از ملاها بر ما ایراد وارد سازد که این کتاب از کتب ضاله است چرا می خواندید به او بگوئیم ما برای این که ردی بر آن بنویسیم و بعض مطالب آنان را نقض کنیم آن را می خواندیم . خلاصه کتاب را در دست گرفته چنین خواندم .

خطاب به وزیر داخله

حالا بفرمائید ببینم در کدامین شهر از شهرهای این مملکت وسیع بیمارخانه بنا نهاده اید و یادارالعجزه مسکن اینامی ساخته و برای تربیت اطفال بی کس ملت دارالصنایعی پرداخته اید؟ و در کدامین قصبه از قصبات وطن برای تسهیل ثلثیات راههای شوسه درست کرده اید؟ و اسباب ترقی و تسهیل زراعت و فلاحت را که مایه حیات ملک و ملت است فراهم آورده اید؟ در باب ترقی تجارت مملکت که دولتهای بزرگه دقیقه ای از آن غفلت نکرده بلکه ملیونها پول در راه توسیع آن خرج نموده اند و در موقع اقتضا برای حصول مقصود آن خونریزی ها کرده اند چه اقدامات مجدانه از شما سرزده است؟ آیا هیچ خبر دارید که سالیانه از امتعه ایران چه قدر به خارج حمل و نقل می شود یا چه قدر مال التجاره از خارج داخل این مملکت می شود؟ عجباً هیچ به خاطر مبارک عالی خطور کرده است تدبیری بکار برده باشید که مقدار امتعه و محصولات داخلیه که به خارج می رود بیش از آن باشد که از خارج به مملکت داخل می شود تا دخل وطن را بر خرج آن غلبه روی داده رعیت را بدان وسیله توانائی حاصل آید و خزانه دولت آباد گردد؟ چرا باید رعیت ایران تاجزبیت لوازم زندگانی محتاج خارجه باشد؟ آیا شمع کافوری را خدای تعالی نصیب کامله خود اختصاص داده یا کار بشر است؟ مگر قند از آسمان می بارد؟ عجباً خاك ایران استعماد رویانیدن چغندر و یانشکر را ندارد! مگر پیه گاو و گوسفند ایران مانند پیه مواشی و دواب ملل خارجه قابل تصفیه نیست؟ یا للعجب مگر این عمه پنبه ایران که به کرورها به خارج می برند کفایت ملبوس اهالی را نمی کند؟! جناب وزیر از مقدار نفوذ و جمعیت ایران هیچ خبر دارید؟ از مقدار توالد و تناسل که مایه بقا و دوام قومیت و ملیت ما است آگاه هستید؟ آیا تاکنون اسباب مهاجرت این همه ایرانی را که به ممالک روس و عثمانی و هند پراکنده می شوند تحقیق فرموده تدبیری برای منع این کار بکار برده اید؟ چرا اقدامات بکار نمی برید که برای رفع احتیاج ملت اقلان در بعضی ولایتهای مناسب فابریکهای مختصر بنام سرکار ساخته و پرداخته گردد؟ خواهید فرمود که ساختن (فابریک) وظیفه و تکلیف من نیست سلماً لکن تدبیر احداث آن و تشویق نمودن ملت و ضامن شدن به حفظ حقوق رعیت کار وزیر با کفایت و خردمند با انصاف است . به خدا در ممالک خارجه اینها را که پکان یکان شمرده همه از تکلیف وزیر داخله است باید رشته این گونه نیک بختیها را او از هر جانب

پیدا کرده به دست رعیت بسپارد هر گاه نکنند، معاقب و مسئول است چرا اسباب پریشانی و پراکندگی ملت را نمی‌پرسید که سبب چیست؟ سالیانه چندین هزار رعیت ایران ترك دار و دیار خود گفته به خاک عثمانی و روس و هند می‌ریزند و در ممالک غریب در پیش دوست و بیگانه بدان ذلت و خواری و پریشان روزگاری بسر می‌برند؟ آیا هنوز زمان آن نرسیده که وزرای ایران رعیت را به حکام و حکام را به پیشکار و پیشکار را به بیگلریبکی و داروغه و آنان به کدخدایان و ایشان هم به فراشباشی و نایب فروشند؟

در کدامین مملکت دیده شده است که داروغگی شهر را به اجاره بدهند و انگهی به ارادل و ادانی ناس. آخر انصاف باید کرد این مأموریت گرامی رادر ممالک متمدنه دایره پلیس می‌نماید. آیا رواست که پلیس مردمان بی‌سروا و بی‌سواد باشند و علاوه بر همه عدم لیاقت تجار زادگان محترم را به اسباب چینی‌های گوناگون به انواع کارهای نامناسب منہم ساخته آبرو و اعتبارشان را برای پنج تومان پایمال سازند؟ و از جوانان باحیا و نجیبی برای شرم از پدر و مادر و برادر بی‌هیچ تقصیری چهل پنجاه تومان یا زیادتر به نام جریمه بگیرند آیا از وضع ناگوار این گمرک خانه های بی‌تعرفه که موجب هزار گونه شحات دوست و دشمن است خبر ندارید که از يك جور متاع داخله یا خارجه از یکی دو تومان و از دیگری يك تومان و از یکی دیگر که گویا پدرش سرباز یا برادرش توپچی است پنجه‌از می‌گیرند. اصلاح این‌هم که محتاج به پول و آدم یا تدبیر آسمانی نیست تا چند دردست حکام ظالم درباب رفتار آنان با رعیت و اخذ مالیات کتا بچه دستور العمل مانتندی نخواهد شد، تاکی حال این ودایع گرانبهای خداداده را که رعیتش نام است رعایت خواهید فرمود، آنان را به هوای نفس حکام بی‌مروت سپرده ناگزیر از تبعیت خواهشهای رذیلائے آن فرومایگان خواهید داشت آیا دولت سه‌هزار ساله ایران مقتدر نیست که در هر يك از شهرهای معظم خود اداره صحیه برپا نموده سه‌چهار نفر طبیب موظف بدانجاها بکمارد که مردمان آن شهر را از اجل معلقی که اثر جهل و نادانی متطببین (۱) است برهاند؟ چرا به جهت معالجه جذام و برص که دردوره اول معالجه آنها خیلی آسانست بیمارخانه نباشد که در هر شهر مسافر در اول ورود به جماعتی ازین بدبختان دچار نشود که از آسیب این مرض کثیف لب و دماغشان ریخته و چشم و دهانشان را اعوجاج روی داده کف گدائی به پیش خودی و بیگانه دراز کرده خودشان مانند وحوش در بیابان زیست کنند و از دار و دیار مطرود و در نظراهل و عیال منفور باشند؟ به خدای که از برای مرد وطن دوست غیرتمند مرك از دیدن حالت آن بدبختان سهل و آسانتر است؛ من یکبار آنان را دیدم و هنوز دلم در تب و تاب است شما همه روزه می‌بینید و هیچ

(۱) متطلب در زبان عرب کسی را گویند که خیلی طب بداند و در فارسی کسی را

گویند که علم طب را به خود بیند و در واقع نداند.

کردی به دامن کبریای شما نمی‌نشیند مگر نه اینان ابنای وطن شما و برادران دینی شما نیستند دیگران برای حفظ حیات يك تن از ابنای وطن و بنی نوع خودشان چه زحمتها بر خود هموار نموده چه پولها خرج می‌کنند اصلاً این کارها که در انتظار خارجه موجب ننگ دولت و ملت و اسباب هزار گونه سر زنش خودی و بیگانه است محتاج چندان مخارج گزاف نیست که دولت و ملت از تدارك آن عاجز باشند، به وحدانیت خدا قسم از خود ملت وجه اصلاح این گونه معایب را که سبب کاهش ثنونات دولت در انتظار بیگانگان است به سهل ترین وجهی می‌توان گرفت که از آن روی در ظرف بیست و سی سال اولاد و اقارب و بستگان يك مرد فقیهی که خود به وساطت چندین نفر از دولت تنها سالیانه شصت تومان وظیفه دعا گوئی داشت اکنون صاحب پنج کرور ثروت و سامان بشوند، اما برای اصلاح نقایص جزئیة وطن نمی‌شود به اعانت عمومی رجوع نمود و همچنان کار مقدسی را از پیش برد؛ در این باب آنچه لازم است تنها حسن نیت و تدبیر و درستکاری و بی‌طمعی است در صورتی که ملت خود را از دولت و دولت خود را از ملت دانست و فهمید که اینان لازم غیرمقارن و تنها در لفظ دو، اما در معنی واحدند همه کارهای سخت ساخته و پرداخته می‌شود از دولت و میامن اتفاق این دو عنصر گرامی وطن هیچگونه مشکلاتی در مقابل پایداری نتواند نمود.

دولت همه ز اتفاق خیزد بی دولتی از نفاق خیزد

به دستگیری عدالت و مساوات بر همه سختیها غلبه توان نمود در انانای این مسافرت که قسمت قلبی از ممالک ایران را دیدم دلم خون شد همه جا ملک پریشان، ملت پریشان، تجارت پریشان، خیال پریشان، عقاید پریشان، شهر پریشان، شهریار پریشان، خدای را این چه پریشانی است! تعجب دارم که با این همه پریشانی دیگر، این جمعیت وزراء چه لازم است؟! عرض بنده همین بود که از شما پرسم سبب این همه پریشانی چیست اگر رسول خدا از شما پرسد که ای وزیرای ایران و ای رؤسای ملت کوشیعت من، کوا سباب جهاد شما، کومجاهدین شما، کو ایمان شما که من حب وطن را ردیف آن قرار داده‌ام چه جواب عرض خواهید کرد، و چه عذر خواهید آورد؟ هرگاه يك دوست و یا دشمنی از شما پرسد که آیا چه مانع شد که در مدت این پنجاه شصت سال سلطنت که بی منازعه خارجه در نهایت استقلال و راحتی حکم می‌راندید نتوانستید از این بیست و پنج کرور (۱) جمعیت ایران بیست و پنج نفر را تربیت کنید که بتوانند بطور لایق از عهده اداره گمرکات مملکت بر آیند تا محتاج نشوید که از فرنگستان ملل خارجه را به موجب گزاف کرایه کرده به گمرکخانه های خودتان بگذارید چه جواب خواهید گفت؟

(۱) نمی‌دانم این عدد بیست و پنج کرور را که در بین ایرانیان انداخته است که از مسلمات و بدیهیات اولیه شده است؛ و حال آن که جمعیت ایران تا کنون تعداد نشده است و بطور تخمین هم از پنجاه کرور متجاوز است.

اگر بیگانه‌ای از شما پرسد که چه مانع پیش آمد که شما در مدت شست سال نتوانستید به مالیات این مملکت وسیع حاصل خیز يك ملیون تومان بیفزائید که خرج تزئین اسباب مدافعه وطن شود چه جواب مسکت براو خواهید داد؟ و حال آن که در ظرف این مدت شست سال به مالیات سایر مملکت‌های دور و نزدیک چند مقابل اول افزوده‌اند و همان مقدار نیز آبادی و جمعیت آنها زیاد شده است، اگر ناموس خودتان از شما پرسد چه صرفه دیدید که مداخل مملکت را فقط منحصر به اخذ رشوه و تعارف و جریمه داشتید و از فراهم آوردن اسباب تزئین مالیات و توسیع دایره تجارت و زراعت و وطن غفلت ورزیدید چه پاسخ خواهید داد که موجب رفع سرافکنندگی شما گردد؟ آیا می‌ترسید که از اصلاح جنگلهای مملکت و کار فرمودن معادن کی صاحب و فراهم آوردن اسباب نقلیات وطن کمتر از تاخت و تاز رعیت منافع حاصل آید؟ آیا نمی‌دانید که رعیت به مثابه دست و پهای دولت است و پریشانی امروزه آنان پنج‌روز دیگر سبب خواری و پریشانی خود شماست؟ انتهی .

تا این‌جای کتاب خوانده شد و تا يك اندازه مقصود بعمل آمد چه اکثر از حاضرین مسبوق و مهیا و مستعد بودند اشخاصی هم که مسبوق نبودند اگر چه پس از اظهار حرارت به برودت دائمی برگشتند لکن بکلی مایوس نشدیم .

نگارنده گفت : آقایان بسیاری از اشخاص قبل از این شروع به این کار کرده اند اما مدعی به را خیلی بزرگ وانمود کردند و مانند ناصرالدین‌شاهی برای آنان مانع و عائق بود و علما هم همراهی نکردند به این جهت به مقصود خود نایل نشده‌اند لکن مادعا و مقصود را منحصر می‌کنیم به تقاضای اجرای قرآن، طرف هم مظفرالدین‌شاه است که حالش معلوم است، آقای طباطبائی هم با ما همراه است، آقایان دیگر هم چون مقصود ما را که اجرای قرآن است بدانند البته همراهی خواهند فرمود. شیخ محمد فیلسوف شیرازی که از حاضرین بود گفت : این شیخ فضل‌الله و شیخ عبدالنبی و بعض دیگر را که من می‌بینم اگر العیاذ بالله خدا با آنها طرف شود و به خلاف ریاست آنها رفتار نماید هر آینه او را تکفیر می‌نمایند چه جای کلام خدا. دیگری گفت: باید از طریق خودشان وارد شد و جلب ریاست به طرف آنها نمائیم تا حاضر شوند. نگارنده گفت: آقایان مقتضیات زمان را اگر بخواهید بدانید این عرض و حکایت مرا گوش دهید :

در چند سال قبل به ناصرالدین شاه راپوت دادند که شب ها جمعی در محله سنگلج در يك خانه اجتماع کرده و در امر مملکت و اصلاح مذاکره می‌کنند پادشاه جمعی را فرستاد شش هفت نفر از اصلاح خواهان که دور هم نشسته بودند مأخوذ و شبانه آنها را به حضور پادشاه بردند چاهی که در اندرون حفر کرده بودند که برف در آن می‌ریختند و یا برای همین جور کار ها مهیا بود سنک سر آن را برداشته مأخوذین را در آن چاه انداختند آن وقت خود پادشاه تفنگ را بدست گرفته متجاوز از سی فشنگ از پی آنان فرستاد که به اعتقاد خود زودتر آنها را به اسفل السافلین رساند و حاضرین را هر کدامی يك اشرفی انعام داد

برای شکرانه موقیبت برقتل آنها. لکن مظفرالدین شاه از قتل يك نفر میرزا، ضای کرمانی نادم است و از مرحوم شدن حاج میرزا احمد کرمانی در انبار به وحشت، دیگر آنکه مقصود ما اجراء قرآن است و بس

امروز از هزار نفر اهل این شهر يك نفر را ما با خود همراه کنیم به مقصود خواهیم رسید آقا سید برهان خلخالی که حاضر در آن مجلس بود گفت: در هر مملکتی که تمدن و ترقی و قانون ظاهر شده است از غیر پایتخت شروع شده است و از جماعت فقراء و کسبه اقدام شده است شما می خواهید در پایتخت که اهالی آن همه پرورده نعمتهای شاه و هواخواهان سلطنت اند این مقصود را پیش ببرید و انگهی به اطمینان رؤساء و صاحبان مسند بر فرض که ما مقصود را پیش بردیم فردا همین آقایان که شما به قوه ایشان مستظهرید بر مردم مسلط خواهند شد منتها تغییر موضوع را سبب شدید.

جناب ذوالریاستین کرمانی گفت: مقصود ما بیداری مردم است از راه اجراء قرآن اگر ما اقدام نکنیم دیگران اقدام خواهند کرد پس خوب است ما به مفاد کتیم خیرامه اخرجت للناس تا مرون بالمعروف و تنهون عن المنکر دامن همت و عزم را به کمر زده و لا اقل تکلیف خود را که بیداری مردم باشد بجا آوریم حاضرین در مقام اتحاد و اتفاق برآمده و با هم معاهده نمودند که تا آخرین قوای خود را در بیداری اهل وطن مصروف دارند و از لازمه سعی و کوشش کوتاهی نکنند و در تزئید اجزاء انجمن به دقت بذل جهد فرمایند و چیزی را عائق و مانع از برای این مقصود مقدس ندانند و از هیچ گونه فداکاری در این مشروع مهم مضایقه ننمایند و ترک جان و مال و خاتمان و عیال را سهل ترین اقدام بشمارند تا به این وسیله و واسطه گوی سعادت و جوانمردی را از میدان بر بایند. جناب آقا شیخ حسینعلی ادیب بهبهانی که نیز حاضر بود گفت: اما من تا جائی که مزاحمت با تکلیف شرعی من نداشته باشد حاضریم. جواب گفته شد شما از دایره امر به معروف و نهی از منکر خارج نشوید.

نگارنده بیان کرد: اگر با این حال بمانیم پنج سال دیگر این مملکت اسلامی به دست خارجه خواهد افتاد پس مسئله حفظ بیضه اسلام ما را مکلف کرده است بر حرکت اگر چه حرکت مذبوح هم باشد. مجلس به اینجا ختم و اجزاء متفرق شدند.

* * *

روز جمعه بیست و ششم ذی الحجه هزار و سیصد و بیست و دو که مطابق بود با سوم مارس ماه فرانسه ۱۹۰۵ در خانه جناب ذوالریاستین کرمانی انجمن منعقد گردید سر بازان راه صلاح و فلاح وطن در حالتی که از همه چیز جز حب وطن وارسته و کمر غیرتمندی و مردانگی برای نجات ملت اسلامی و هموطنان عزیز خود محکم بسته با دلی پر خون و سری پر شور اجتماع فرمودند بعد از صرف غذا و غلیان میزبان محترم چنین فرمود:

آقایان و برادران عزیز بدانید که تا افراد ملت عالم نشوند حقوق خود را نخواهند

دانست و تا عموم مردم حقوق خود را ندانند امید اصلاح نداشته باشید ملاحظه فرمائید در هیچ مملکتی از ماکولات و مشروبات عمومی به هیچ اسم دیناری نمی‌گیرند و این مملکت ما بر عکس است آنچه فشار می‌آورند به فقراء و ضعفاست و هر چه اخذ می‌نمایند از حقوق فقراء می‌باشد ناصرالدین شاه لعنت نامه نوشته و فرمان باصحه چاپ کرده و منتشر نمودند و سنک لعنت نامه را به دیوار مسجد شاه طهران نصب نموده اند که از نان و گوشت که غذای عمومی است مالیات نگیرند این ایام عین الدوله صدراعظم ایران روزی هزار تومان به اسم تعارف از خبازخانه و قصابخانه طهران می‌گیرد که نان و گوشت را به هر قیمتی که بخواهند بفروشند می‌گویند اعلیحضرت مظفرالدین شاه گمرک داخله را بخشیده لکن حاکم حق الحکومه می‌خواهد دم دروازه از هر چه وارد شود به اسم حق الحکومه و تعارف و رشوه بسختی مطالبه می‌کنند بلکه به اسامی مختلفه و عناوین متفرقه یا به اسم حق الحکومه و یا به نام حق الصداره و یا بنوان حق کدخدا و یا به اسم قبان داری یکجا دم دروازه و یکجا میدان و سراها به هر اسم و رسم که بتوانند از مردم می‌گیرند مگر آن که صاحب مال یکی از رؤساء و علماء و رجال دولت باشد و یا بستگی به آنها و یا از آنها نوشته در دست داشته باشد اگر صدراعظمی هم عمل خیری نماید و تخفیفی صادر کند صدر اعظم بعد از او آنرا نسخ می‌نماید و قبول این ظلمها بواسطه جهالت ما می‌باشد.

نگارنده گفت: چند روز قبل از این آقا سید مرتضی باسهمچی مدعی شد که کارخانه صابون پزی دایر کند و صابون بعمل آورد که مثل صابون خارجه باشد و ارزانتر از صابون متعارفی هم بفروشد امتیاز هم نمی‌خواست فقط اذنی می‌خواست که صابون پزها مانع اونشوند مالیات دیوان را هم می‌داد نمونه صابون را هم به انواع مختلفه به من داد من هم صابون آن را خدمت آقای طباطبائی ارائه دادم جناب معظم فرمود عریضه کند به عین الدوله چون این عمل خدمتی است به مملکت و رفع احتیاج داخله را از خارجه می‌کند لذا من از او معاونت می‌کنم. نگارنده پیغام آقای طباطبائی را به آقا سید مرتضی گفته و او را تشویق نموده او هم عریضه کرد به صدراعظم آقای طباطبائی هم در این خصوص چیزی نوشت کاغذ آقای طباطبائی و عریضه آقا سید مرتضی را به عین الدوله رسانیده اجازه نامه صادر شد سید بیچاره به اطمینان کامل شروع به عملیات نمود صابون پزها به نظام الملك را پورت دادند نظام الملك در مقام ممانعت برآمده که مالیات صابون را ناصرالدین شاه به پدر من داده است و او هم وقف نموده است که باید برود به نجف اشرف و صرف روشنائی مقبره پدرم گردد آقا سید مرتضی آنچه گفت من مالیات را می‌پردازم جواب دادند که صابون تو که به این خوبی درآید سایر صابونها را می‌شکنند و آن وقت روشنی قبر پدرم کم می‌شود سید بیچاره گفت من امتیاز نخواستم به سایرین هم یاد خواهم داد به خرج نرفت مخارج گزافی که سید کرده بود دماغش را سوزانید. لباسهای نگارنده هم که البته با صابون مجانی خوب شسته می‌شد بهمان حالت

کثافت باقی مانده است برای این که در سمرقبره مرحوم نظام الملک یک چراغ زیادتر روشن کردد حالا شما آقایان این بدبختی را جز از نکبت جهل می دانید؟ پس کاری بکنید که قانون در مملکت تدوین و اجرا شود پس از تدوین قانون معارف هم تکمیل خواهد شد .

دیگری گفت : من منکر لزوم قانون نیستم ولی عرض می کنم اگر علم نباشد قانون که تدوین نمی شود سهل است ، که هیچ چیز اصلاح نخواهد شد ملاحظه کنید مرحوم امین الدوله کارخانه کبریت سازی آورد و در کهریزک کارخانه قند سازی احداث نمود و کلی خرج کرد ؛ هم کبریت او را دیدیم ، و هم قند آن را خوردیم . در محله دروازه قزوین کارخانه بلور سازی راه انداختند . صنایع الدوله کارخانه نخ بافی آورد ، شیشه و نخ هر دو را دیدید چه شد که همه خراب و بایر ماند این خرابی جز از بی علمی بود ؟

جواب گفته شد این همه از نبودن قانون بود چه این کارخانه ها را امین السلطان به واسطه عداوتی که با امین الدوله داشت بایر و خراب خواست زیرا که این کارخانه ها به دخالت امین الدوله دائر شده بود و در زمان صدارت او اگر قوه امین السلطان تمام نشده بود از مدارس هم امروز خبری و اثری نبود چنانکه نهایت سعی را در انهدام مدارس نمود لکن خدا نخواست و سه قوه در مقابل قوه امین السلطان ایستادگی نمود ؛ یکی قوه روحانی آقای طباطبائی ، دیگر فطانت وزیر کی حاج میرزا یحیی دولت آبادی (۱) ، سیم اشاعه و تکثیر مدارس . و الا مؤسسين مدارس نزدیک بود مضمحل و معدوم شوند چنانچه مفتاح الملک (۲) در عین ترقی مدرسه افتتاحیه که عدد شاگردش از سیصد تجاوز کرده بود و اسمش آفاق را گرفته بود يك دفعه از کار و ریاست مدرسه کناره جست و آن همه خسارت را متحمل گردید و همچنین میرزا علی اکبرخان ناظم الاطباء (۳) که از اساتید دارالخلافه به شمار می رفت و در تأسیس مدارس عزمی راسخ و جهدی کامل داشت يك دفعه از کار عقب نشست و آن همه مساعی و مجاهدتش به هدر رفت و يك عالم حرارت و شوقش به بی میلی امین السلطان منتفی و خاموش شد و کذا سایرین . حالا اگر ما مجبور بودیم که در تحت قانونی باشیم که شاه و صدراعظم از آن نتوانند مخالفت نمایند ، این اشخاص بزرگ هرگز دست از مقصد خود بر نمی داشتند . باری چون قانون جاری نیست اگر امروز مردم به کاری اقدام کنند فردا کسی دیگر آن کار را خراب خواهد کرد . به این جهت مردم امنیت و اطمینان ندارند . آیا نظر نمی کنید به حال شرکت عمومی که ملک التجار کتابچه نوشت بلیطی چاپ نمود اعلیحضرت شاهنشاه (مظفرالدین شاه) به صحه مبارک آن را موشح و امین السلطان آن را مهر نمود هفده

(۱) حیات حاج میرزا یحیی دولت آبادی حاوی وقایع تاریخی است شرح حال ایشان عمأ قریب خواهد آمد .

(۲) جناب مفتاح الملک از اشخاص وطن دوست و عالم است شرح حال ایشان نیز می آید .

(۳) جناب ناظم الاطباء کرمانی صاحب تألیفات بسیار و مدون لغت فارسی است شرح حالات ایشان انشاء الله می آید .